



## نگاهی نو

### به «آیات محکمت و متشابهات»\*

روح الله ملکیان

استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم

#### چکیده:

مبحث «محکم و متشابه» از مباحث مطرح در علوم گوناگون اسلامی است که غالباً به تبع آیه هفتم سوره مبارکه آل عمران ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ مطرح می‌شود. این نوشتار کوشیده مفاد این آیه شریفه را بررسی و اثبات کند که اولاً «آیات مُحْكَمَاتُ» به معنای «آیات واضح»، و نیز «مُتَشَابِهَاتُ» به معنای «آیات مجمل و مبهم»، و نیز تأویل به معنای تفسیر نیست. و ثانیاً مراد از «آیات محکمت»، آیاتی است که در نسخ متعدد کتاب الهی که به پیامبران فرو فرستاده است، دستخوش تغییر و تبدیل نشده و «أُمُّ الْكِتَابِ» نام دارد. و مقصود از «آیات متشابهات»، آیاتی است که در بعضی از نسخه‌های کتاب الهی در موضوعات یکسان، ولی در بعضی از احکام متفاوت است، از این رو «متشابه» یعنی مشابه یکدیگر است.

#### کلیدواژه‌ها:

کتاب / محکمت / متشابهات / نسخ / تأویل / راسخ در علم

یکی از مباحث مطرح در تفسیر و علوم قرآن و حدیث و اصول فقه و غیر اینها، مبحث «آیات محکمات و متشابهاات» است. این بحث غالباً به تبع و در ذیل آیه هفتم از سوره مبارکه آل عمران مطرح می‌شود که صریحاً آیات را به دو دسته محکمات و متشابهاات تقسیم کرده است. آیه مزبور به این قرار است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران/۷).

بحث درباره مفاد این آیه شریفه را در دو مرحله پی می‌گیریم. مرحله نخست جنبه سلبی داشته و در صدد بیان این است که بسیاری از مطالبی که درباره مفاد آیه گفته شده، نادرست است. و مرحله دوم جنبه ایجابی دارد و در صدد بیان مراد آیه است.

### بخش اول: نقد برخی دیدگاه‌ها پیرامون آیه

درباره آیات محکمات چنین گفته‌اند:

«محکمات آیات یک بُعدی‌اند که مراد از آنها معلوم است؛ مثل ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ

شَيْءٍ﴾» (قرشی، ۳/۴)

«محکم آن است که مقصود از آن بدون ضمّ ضمیمه (پیوستن پیوستی) روشن

باشد؛ مانند ﴿لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾» (طیب، ۲۱/۱)

در برگزیده تفسیر نمونه (۱/۲۶۴) و تفسیر اثنا عشری (۲/۱۵) هم شبیه همین عبارات آمده است.

از این عبارات چنین فهمیده می‌شود که «احکام» به معنای معلوم بودن مراد یا روشنی مفهوم و مقصود و مانند اینهاست. در بسیاری از تفاسیر عربی هم شبیه همین معانی را آورده‌اند. اما باید گفت در لغت و عرف عرب و استعمالات قرآن، موردی نیست که واژه «احکام» و مشتقات آن دارای معنایی از قبیل معانی مزبور باشد. تفصیل مطلب در مرحله دوم خواهد آمد.

درباره آیات متشابهاات چنین گفته‌اند:

«قسم دیگر، آیات مشتبه المعانی و مشتبه الالفاظ می‌باشند؛ یعنی معانی متعدده را

محتمل است و در مقصود آن اشتباه حاصل می‌شود.» (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۲/۱۶)

«متشابه آن است که تاب معانی متعدّد داشته باشد و بدون ضمّ ضمیمه، مقصود معلوم نگردد؛ مثل «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» (طیب، ۲۱/۱)

«آیات متشابه آنهایی است که مراد خدا از آنها روشن و قطعی نیست و تمیز داده نمی‌شود.» (قرشی، ۲/۴)

از این عبارات چنین فهمیده می‌شود که «تشابه» به معنای ابهام و اجمال معنا و روشن نبودن مراد و نامفهوم بودن و مانند اینهاست؛ معنایی که بسیاری از تفاسیر عربی هم به آن تصریح یا اشاره کرده‌اند. اگر چه باز هم لغت و عرف عرب و استعمالات قرآنی موافق با این معانی نیست، ولی همان طور که بعداً خواهد آمد، گاهی یکی از لوازم تشابه، اجمال و ابهام در مصادیق است. لیکن به دلایل چندی نمی‌توان «تشابه» در این آیه را به معنای ابهام و اجمال معنا و نامفهوم بودن کلام دانست، این دلایل از این قرار است:

۱- اجمال برخی از آیات کتاب، نقض غرضی است که به خاطر آن قرآن نازل شده است، بلکه با آن منافات دارد؛ چرا که سخن مجمل نه تنها مخاطب یا شنونده را هدایت نمی‌کند، بلکه او را به شک و اذیت و تردّد و تردّد در تحیر ضلالت و تردّد جهالت باقی می‌گذارد. و بالاتر از این، به گفته شهید محمدباقر حکیم:

«وجود متشابه در قرآن سبب اختلاف مذاهب و آراء می‌شود و هر مذهب و هر شخصی به چیزی از قرآن که متناسب با مبانی اوست، تمسک می‌کند، و این با اهدافی که به خاطر آن قرآن آمده است، تناقض دارد.» (حکیم، ۱۸۲)

۲- دهها آیه قرآن صریحاً می‌گوید قرآن، مبین و نور و بیان و بلاغ و هدایت برای مردم است، و آیاتش بینات و میبّات. کتابی که دارای چنین شؤن و اوصافی است، حتّی شائبه اجمال و ابهام در آن راه ندارد، تا چه رسد به اینکه مجمل و مبهم باشد؛ زیرا ابهام و اجمال، دقیقاً در جانب نقیض چنین شؤن و اوصافی است.

۳- وجه تشبّه کج‌دلان به آیات متشابه برای فتنه‌گری، تشابه این آیات بوده است. با وجود آیات محکمات و پیامبر، ابهام و اجمالی باقی نمی‌مانده است. ولی به تصریح همین آیه، فتنه‌گری کج‌دلان باقی مانده. پس تشابه این آیات باقی مانده است، پس تشابه به معنای ابهام و اجمال نیست.

۴- آیات مشابهات بر طبق آیه مزبور، آیاتی است که مورد اتباع کجدلان قرار داشته است و اتباع تنها بر حالتی صادق است که لفظ دارای مفهوم لغوی روشنی باشد که تمسک و عمل به آن، اتباع آن محسوب شود؛ زیرا تمسک به یکی از معانی مشترک یا مردّد که لفظ ظهوری در آن ندارد، اتباع کلام نیست؛ هر کلامی که باشد، بلکه اتباع هوا و نظر شخصی در تعیین معنای مورد نظر است، چون از خود کلام، آن معنا ظاهر و معین نمی‌شود. (همان، ۱۷۰)

۵- به گفته شهید حکیم، «تشابه در آیه کریمه به نحوی است که سوء استفاده از آن در فتنه‌گری ممکن است» (همان، ۱۷۹) و اگر مشابهات، مجملات و مبهمات باشد، امکان تشبّث به آن برای فتنه‌گری نیست؛ زیرا کلام مجمل مبهم، مجمل و مبهم است و مراد از آن پیش مردم روشن نیست، و حتّی اگر کجدلان آن را به‌گونه‌ای توجیه کنند که موجب فتنه گردد، تا وقتی که خود مردم معنای روشنی از آن نمی‌فهمند و نسبت به مفاد آن شک دارند، از آنان قبول نمی‌کنند. ولی صرف اختلاف مردم در چیزی مانند اختلاف در استظهار مفاد آیات فتنه نیست، بلکه صرفاً اختلاف یا تنازع است. و آنچه مبهم یا محتمل بیش از یک معناست، تنها موجب اختلاف انظار مردم در استظهار مراد از آن است، همان طور که شاهد چنین اختلافی بین مفسران و فقها و اصولیان و محدثان و غیر اینان هستیم، در حالی که منجر به فتنه بین ایشان نشده است، مگر آنکه ادعاهای غیر علمی و هوای نفس به آن ضمیمه شود.

۶- معجزه بودن قرآن به این معناست که مخاطبان آن می‌فهمند که هیچ انسانی قادر به انشای چنین گفتاری نیست و روشن است که این فهم عقلایی، متوقف بر این است که بدون ابهام و به‌خوبی مفاد آیات آن را بفهمند و آن‌گاه به‌تبع درک کنند که نمی‌توانند گفتاری مثل آن را بر زبان برانند. حال اگر بعضی از آیات قرآن برای مخاطبان مبهم باشد، عجز از آوردن مثل آن نه تنها برای مخاطب قابل درک نخواهد بود، بلکه کسانی از ایشان می‌توانند برای مقابله با پیامبر، سخنانی مبهم گفته و آن را از سنخ آیاتی بشمارند که معنای آن مبهم است. از این‌رو استدلال بر اعجاز قرآن شامل جمیع آیات آن است و اعجاز بخشی از قرآن وافی به اثبات اعجاز کل آن نیست. در مورد تحدی هم مطلب همین گونه است.

آری، اکنون به سراغ کمتر آیه‌ای می‌توان رفت که به سبب اینکه مفسران قرآن بیش از یک احتمال در آن ذکر کرده‌اند، خالی از ابهام و اجمال باشد، ولی این اجمال و ابهام گسترده نه به‌خاطر ابهام و اجمال ذاتی آیات قرآن - امری که ده‌ها آیه به‌صراحت آن را نفی می‌کند - بلکه ابهام و اجمالی عارضی و تحمیلی است که به‌خاطر عواملی مانند ۱. تطور لغت، ۲. مسامحه دانشمندان علوم عربی، ۳ و ۴. تعمد مکتب خلفا بر ابهام‌آفرینی و تحریف معنایی قرآن، ۵. شأن نزول‌های ساختگی و ۶. خفای قرائن مقامی ناشی از دور افتادن از عصر نزول، بر آیات بینات این کتاب مبین تحمیل شده است. ولی آنچه فارق بین مؤمن به قرآن و غیر مؤمن است، این است که مؤمن بر اساس معرفی قرآن نسبت به خودش، آن را «بیان و هدی و نور و بصائر» برای همه مردم می‌داند، ولی غیر مؤمن آن را بر خلاف این معرفی قرآنی، مبهم و مجمل می‌شمارد.

«تاویل» نیز به دو دلیل به معنای تفسیر نیست، زیرا:

اولاً اگر در قرآن آیاتی باشد که تفسیر و مفاد آن را جز خداوند (یا او و راسخان در علم) ندانند، به غرض هدایتی که به‌خاطر آن قرآن نازل شده، اخلال وارد می‌شود؛ بلکه با آن غرض منافات دارد، زیرا هدایت با قرآن متوقف بر فهم مراد آیات است، در حالی که رجوع به خداوند برای تعیین مراد آیات ناممکن است. و اگر راسخان هم تفسیر این آیات را بدانند، رجوع به ایشان در صورتی ممکن است که شناخته شده و در دسترس باشند، نه اینکه نسبت به اکثریت مسلمانان (اهل سنت) ناشناخته، و نسبت به بقیه (شیعه) که شناخته شده‌اند، محبوس یا محصور یا در پرده غیبت باشند، و لاجرم این آیات نه تنها هدایتگری خود را از دست می‌دهند، بلکه به‌تصریح آیه، وسیله‌ای در دست کج‌دلان برای فتنه‌گری باقی خواهد ماند.

ثانیاً اگر متکلمی سخن خود را که برای افاده و بیان به عموم مردم می‌گوید، به‌گونه‌ای ابراز کند که فقط خودش و انگشت‌شماری از خواص مردم بفهمند، این عمل حاکی از ناتوانی اوست، و خداوند از چنین امری کاملاً میراست. (بروجردی، ۲۵۵)

از آنچه گفته شد، اشکالات اقوالی روشن می‌شود که مبتنی بر این است که «احکام» به‌معنای وضوح مراد و ظهور مفاد، یا «تشابه» به‌معنای اجمال و ابهام، یا

«تأویل» همان تفسیر است. این اقوال بنا بر آنچه مرحوم طباطبایی در کتاب «قرآن در اسلام» (ص ۳۳) گفته‌اند، حدود بیست قول است.

اکنون و پس از اینکه در این مرحله ثابت شد آنچه راجع به این اصطلاحات قرآنی گفته شده درست نیست، به مرحله دوم، یعنی به تبیین مراد از کتاب و محکمت و متشابهات و غیر اینها می‌پردازیم.

## بخش دوم: تبیین مفاد آیه

### معنای «الکتاب»

کلمه «کتاب» بیش از دویست بار در قرآن به کار رفته است، ولی سخن ما در اینجا درباره «کتاب»ی است که گاهی متعلق انزال و تنزیل است؛ مانند ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ سه مرتبه، و ﴿أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ سه مرتبه، و ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ و ﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ و ﴿الْكِتَابَ الَّذِي نَزَلَ عَلَى رَسُولِهِ﴾. و گاهی متعلق تلاوت و قرائت؛ مانند ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ و ﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ﴾ و ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ و ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾. و گاهی متعلق ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب؛ مانند ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ﴾ و ﴿تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ و ﴿أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ و ﴿صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا﴾ و ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ﴾. و گاهی متعلق ایتاء و ایراث؛ مانند ﴿آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ ده مرتبه و ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ هشت مرتبه و ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ چهارده مرتبه و ﴿ثُمَّ أُورَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ و ﴿أُورَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ﴾ و ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُورَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾.

و برای آن پیروانی است که قرآن آنها را در ده‌ها آیه «اهل کتاب» نامیده و آنها را اهل تورات و انجیل و ذکر دانسته است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (مانده/۶۸) و ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾

(نحل/۴۳، انبیاء/۷)، و آیاتی غیر اینها که مجموع آنها، مفهوم واضح و مفاد روشنی از «کتاب» ارائه می‌دهد. بنابراین مراد از «کتاب» در آیه مورد بحث، کتاب خداوند است که هر آنچه بر رسولان قبل نازل کرده، در نسخه‌های مختلف و با اسامی گوناگون از آن نازل کرده است؛ مانند تورات و انجیل و فرقان و ذکر و زبور و غیر اینها. سپس آن را بر خاتم انبیا ﷺ در آخرین نسخه کامل و ابدی به اسم قرآن نازل فرموده است. پس «کتاب» نسخه اصل برای تمام کتاب‌هایی است که خداوند بر رسولانش در نسخ متعدد و با اسامی مختلف نازل فرموده است.

بنابراین «کتاب» تنها یکی از مفاهیم بااهمیت قرآنی نیست، بلکه مفهومی است که مفهوم خود قرآن هم با آن مشخص می‌شود. و با این معنا برای «کتاب»، قرآن تنها خاتمه‌دهنده به تجسمات «کتاب» است؛ ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾ (مائده/۴۸). مثل قرآن نسبت به «کتاب»، مثل تورات و ذکر و زبور و انجیلی است که قبل از آن بوده است، که همگی از «کتاب» است، بدون اینکه هیچ یک «الکتاب» (با الف و لام تعریف) باشد. (طرایشی، پاورقی ص ۱۸۰)

با این بیان، جواب این سخن روشن می‌شود که اگر «کتاب» نسخه اصل برای همه کتاب‌هایی است که خداوند بر رسولانش نازل کرده، چرا در دو آیه ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ... وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ (مائده/۱۱۰) و ﴿يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ (مائده/۴۸)، تعلیم کتاب را در قبال تعلیم تورات و انجیل قرار داده است، در حالی که اگر تورات و انجیل دو نسخه از «کتاب» هستند، تعلیم کتاب، تعلیم این دو هم هست و دیگر نیازی به ذکر جداگانه این دو نیست؟!

توضیح آنکه همان طور که هر نسخه از این نسخه‌های نازل شده از «کتاب» با نسخه دیگر فرق دارد، همین طور نسخه اصل با هر یک از این نسخ فرق داشته و مساوی هیچ یک از آنها نیست؛ زیرا امت‌هایی که نسخه‌ای بر آنها نازل می‌شده، شرایط مختلفی بر حسب زمان و مکان و قومیت و اقلیم و غیر اینها داشته‌اند، به‌گونه‌ای که لحاظ نکردن برخی از این شرایط مختلف در نسخه‌ای که بر آنها نازل می‌شده، ناممکن بوده است. از این جهت و به سبب اختلاف این شرایط، این

نسخه‌ها در مسائلی که تغیر شرایط در تغییر آنها دخیل بوده است، اختلاف دارند. بدین جهت وقتی نسخه اصل بر موسی نازل شده، در آن ویژگی‌هایی لحاظ شده که متناسب با شرایط قوم موسی بوده است. همین طور وقتی بر عیسی نازل شده، در آن ویژگی‌هایی لحاظ شده که متناسب با شرایط قوم او بوده است.

البته این مطلب به این معنا نیست که هر نسخه‌ای از نسخه‌های «کتاب» مختص به قوم یا زمانی است، چرا که با شکل گرفتن شهرها و کشورها و تکامل تمدن‌ها، اصول زندگی انسانی در جوامع گوناگون در دو سه هزار سال اخیر تغییری نکرده، و تنها سازوکارها و شیوه‌های رسیدن به این اصول تغییر کرده است. و بیشتر احکامی که در نسخه‌های «کتاب» آمده، ناظر به همین اصول ثابت مشترک در جوامع انسانی است. این سرّ اختلاف این نسخه‌ها از همدیگر و از نسخه اصل و نیز مصحح عطف «تورات و انجیل» بر «کتاب» است.

از این رو بعضی از مفسران گفته‌اند: «ذکر تورات و انجیل بعد از ذکر کتاب - با اینکه این دو از کتب آسمانی است - در حقیقت از قبیل تفصیل بعد از اجمال»، (مکارم شیرازی، ۱۲۴/۵)، یا «عطف بیان» (سید قطب، ۳۹۹/۱) یا از باب عطف خاص بر عام است. (بلاغی، ۲۸۵/۱؛ سبزواری، ۶۱؛ حسینی شیرازی، ۱۳۸؛ صادقی تهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ۱۲۶)

مرحوم دکتر صادقی گفته است:

«تورات و انجیل مهم‌ترین مصادیق «کتاب» قبل از قرآن است.» (صادقی،

الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ۱۴۴/۵)

البته بسیاری در جواب این سخن گفته‌اند که مراد از «کتاب» در اینجا کتابت است که البته این جواب و بقیه جواب‌هایی که نیاوردیم، منافاتی با آنچه در مورد خود «کتاب» گفتیم، ندارد.

در آیه مورد بحث ما هم لفظ «کتاب» به کار رفته، نه «قرآن»، و فرموده: «أُنزِلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ»، و این دو لفظ از نظر مفهومی متغایرنند؛ زیرا تغایر لفظی دارند و کسی قائل به ترادف این دو نشده است. ولی اختلاف لفظ و مفهوم «کتاب» با «قرآن» مانع از تصادق این دو در نسخه آخر آن به نام «قرآن» نیست، چون معلوم





است که خداوند بر پیامبر ما کتابی غیر از قرآن نازل نفرموده است، بلکه بر طبق آیاتی چند، «کتاب» به صورت قرآن عربی «انزال» یا «تفصیل» یا «جعل» شده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲)، ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (طه/۱۱۳)، ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (فصلت/۳)، ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف/۳).

با اندک التفاتی به آیات ابتدای سوره روشن می‌شود که در این آیات، روی سخن با اهل کتاب است، از این رو در آن سخن از انزال تورات و انجیل آمده است، که تفصیل آن هنگام بررسی عنوان ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ خواهد آمد. بنابراین مطابقت کلام با مقتضای حال (بلاغت) مقتضی این است که عنوانی مورد استفاده واقع شود که مخاطب آن را می‌شناسد و بلکه به آن ایمان دارد. از این رو به اهل کتاب که به کتابی که از جانب خداوند بر آنها نازل شده ایمان دارند، می‌گوید: همان کسی که بر شما کتاب را در قالب نسخه تورات و انجیل و غیره نازل کرده، همان را بر این رسول ﷺ در قالب نسخه حاضر نازل کرده، و اگر شما به کتابی که خداوند بر شما نازل کرده ایمان دارید، شایسته نیست وقتی آن را بر رسولی بعد از رسولان شما نازل فرموده، در آن شک و تردید روا دارید، به بهانه اینکه بعضی از آیات آن با آیات کتاب شما مطابقت ندارد؛ چرا که اساساً یک دسته از آیات کتاب الهی متشابه است؛ یعنی احکام آنها در نسخ متعدد «کتاب» یکسان نیست و بدین روی این آیات مشابه یکدیگر است.

لازمه سخنان فوق این است که «کتاب» و «قرآن» در آیات بسیاری مشترک باشند؛ امری که در آیاتی مثل ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ﴾ (حجر/۱) به آن تصریح شده است. این آیه می‌گوید: آیات مذکور در سوره حجر، آیات کتاب است؛ همان طور که آیات قرآن است. و در قرآن تصریحات عدیده‌ای مبنی بر اشتراکات بسیاری بین کتاب و قرآن وجود دارد. از آن جمله در سوره اعلیٰ تصریح فرموده که آیاتش در صحف سابق آمده: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ﴾ (اعلیٰ/۱۸-۱۹). و در سوره نجم بعد از اینکه فرموده: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ \* وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾ (نجم/۳۶-۳۷)، هجده آیه از صحف موسی و ابراهیم

آورده، سپس فرموده: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التَّنْذِيرِ الْأُولَى﴾ (نجم/۵۶). همان طور که آیه ﴿وَأَنزَلْنَا لَقِيَ زُجْرَ الْأَوْلِينَ﴾ (شعراء/۱۹۶) هم به این مطلب اشاره دارد. همچنین احتمال دارد که آیات سوره‌های سجده و زمر و غافر و جاثیه و احقاف که با آیاتی از قبیل ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ شروع شده، آیاتی از «کتاب» باشد.

در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود که باید جواب داده شود. سؤال اول اینکه «آیات» اشاره شده در آیه ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٌ﴾ (حجر/۱) برخی از آیات کتاب یا قرآن است، و تعبیر مناسب با آن «تلك من آيات الكتاب» است تا برساند که این آیات نازل شده پاره‌ای از آیات قرآن یا کتاب است، پس چرا خداوند فرموده: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ﴾ که موهم این مطلب است که آیات مذکور همه آیات کتاب است؟

در جواب باید گفت: اولاً وقتی متکلم می‌داند که شنونده یا دیگرانی که سخن او به ایشان می‌رسد، به‌خوبی می‌دانند که آنچه را که در کلامش به آن اشاره کرده یا از آن سخن گفته، بخشی از کل است و همه آن نیست، می‌تواند به سبب وجود همین قرینه حالیه به آن اشاره کند، بدون اینکه تصریح کند که آن بخشی از کل است. وجود چنین قرینه حالیه‌ای نسبت به قرآن هم صادق است؛ چرا که هر کسی که از قرآن اندک اطلاعی داشته، می‌دانسته که قرآن به‌تدریج نازل می‌شود، از این رو هنگامی که می‌شنیده پیامبر آیه‌ای را تلاوت می‌کند که می‌گوید: ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنِ مُبِينٌ﴾، بدون هیچ تردیدی می‌فهمیده که این آیات بخشی از «کتاب» و قرآن است، نه همه آن.

ثانیاً هرگاه جمله خبری مسبوق به انکار نباشد، صرفاً برای حکایت واقع آورده می‌شود و از این رو جمله خبری محض خواهد بود. اما اگر قبل از آن انکاری رخ داده باشد، جمله خبری عهده‌دار رد آن انکار هم خواهد بود. بنابراین در آیه مزبور و امثال آن مانند آیه ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾ (بقره/۲۵۲، آل عمران/۱۰۸، جاثیه/۶) و ﴿طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ﴾ (نمل/۱)، خداوند در مقام اخبار محض نیست، بدین سبب نمی‌توان گفت این آیات، بعضی از آیات الله یا بعضی از آیات قرآن

است، نه همه آنها، پس چرا خداوند فرموده: «تلك من آيات الله» یا «تلك من آيات القرآن»؛ بلکه خداوند در مقام رد انکار منکران و تردید مترددانی است که مدعی‌اند این آیات افترااتی بر خداوند است؛ انکار و تردیدی که تا وحی نازل می‌شد، وجود داشت. از این رو فرموده است: ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ﴾ و آن را با این جمله تأکید کرده: ﴿تَتْلُوهَا﴾؛ یعنی ما آن را بر محمد تلاوت می‌کنیم، نه اینکه محمد آن را بافته باشد، و مجدداً آن را با عبارت ﴿عَلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾ تأکید کرده است.

سؤال دوم این است که اگر قرآن نسخه‌ای از «کتاب» است، چرا در آیه ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ﴾، «قرآن» بر «کتاب» عطف شده است، با اینکه عطف شیء بر خودش درست نیست؟!

جواب این سؤال از آنچه درباره عطف «تعلیم تورات و انجیل» بر «تعلیم کتاب» گفته شد، روشن می‌شود که گفتیم هر نسخه از نسخه‌های نازل شده از «کتاب» با نسخه اصل تفاوت دارد. چون نسخه اصل هنگامی که بر پیامبر ﷺ نازل شده، در آن ویژگی‌هایی متناسب با شرایط امت او لحاظ شده است، همان طور که در نسخ قبلی آن نیز، خصایصی که متناسب با شرایط امت‌های گذشته بوده، لحاظ شده است. بنابراین مصحح عطف قرآن بر کتاب، در نظر گرفتن اختلاف این دو، بعد از اشتراک در بسیاری از آیات است. پس این آیات، آیات کتاب است؛ به لحاظ اینکه کتابی است که خداوند آن را بر رسولان قبل در نسخ مختلف و با اسماء گوناگون نازل کرده است، و نیز آیات قرآن است؛ به لحاظ اینکه آن نسخه‌ای غیر از نسخ قبلی «کتاب» است، و آن را بر این رسول نازل کرده است. و آیه فوق می‌گوید: آیات سوره هود آیات کتاب است، همان طور که آیات قرآن است، و قرآن و کتاب در بعضی از آیات مشترکند، که آیات سوره مذکور از جمله آنهاست.

از آنچه تا کنون آمد، روشن شد که «کتاب» خداوند کتابی واحد است؛ هرچند نُسَخ آن از رسولی تا رسول دیگر اختلاف داشته است، تا اینکه نُسَخ آن با نسخه جاویدان کتاب پیامبر ما قرآن پایان یافته است. از این رو خداوند «کتاب» را به خودش نسبت داده و فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ

لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ (آل عمران/ ٢٣) و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ﴾ (فاطر/ ٢٩).

سؤالی که در اینجا مطرح است، این است که اگر مراد از کتاب مذکور در آیه مورد بحث «قرآن» باشد، پس بر طبق آن قسمتی از قرآن، آیات محکمت است. در حالی که بر طبق آیه ﴿الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (هود/ ١)، همه آیات قرآن متصف به صفت احکام است، و با این حساب آیا این آیه و آیه مورد بحث منافاتی نخواهد داشت؟

جواب این سؤال این است که مراد از کتاب در این آیه قرآن نیست، بلکه مراد خود همین سوره (یا لاقلاً آیات اول آن تا آیاتی که متضمن قصه نوح و برخی انبیاست، یعنی بیست و چهار آیه از آن) است. دلیل این سخن آن است که آیات ابتدایی سوره هود مثل آیاتی از سوره نمل است که درباره قصه نامه فرستادن سلیمان به ملکه سبا است. این آیات عبارت است از: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْتِيَ إِلَى كِتَابٍ كَرِيمٍ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ (نمل/ ٢٩-٣١) که در اینجا اول ذکر از «کتاب» شده و بلافاصله محتوای آن با عبارت «الآ...» بیان شده است. این همان چیزی است که عین آن را در آیات ابتدایی سوره هود شاهدیم که فرموده است ﴿الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ \* أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ \* وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ...﴾ (هود/ ١-٣). در این آیات هم اول ذکر از «کتاب» شده و بلافاصله محتوای آن با عبارت «الآ...» بیان شده است. و همان طور که نامه (کتاب) سلیمان به ملکه بعد از بسمله، عبارت از همان جملاتی است که با «الآ...» شروع شده، همین طور کتاب مذکور در آیه اول سوره هود عبارت از همان جملاتی است که با «الآ...» شروع شده، و چیزی غیر از آن یا بیشتر از آن نیست. بنابراین مراد از کتابی که آیات آن متصف به صفت احکام است، آیات همین سوره است، که آیاتش از قسم آیات محکمت خواهد بود.



## واژه «المحکمات»

کلمه «محکمات» جمع «مُحکمة» و مشتق از «احکام»، و از موارد کاربرد آن این آیه است: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَعْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ﴾ (محمد/۲۰). «مُحْكَمَةٌ» در این آیه به معنای غیر قابل ازاله و ابطال و تغییر و تبدیل است؛ زیرا با وجود جمله «وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ» که صریح در ذکر قتال (جنگ) است، نیازی به توصیف سوره به واضح و ظاهر بودن نیست، و اگر فرموده بود: «فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ ذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالُ» کافی بود، پس سوره‌ای که بیماردلان (الذین فی قلوبهم مرض) از آن بیمناک و هراسان بوده‌اند، سوره‌ای بوده که قتال در آن ذکر شده و در عین حال قابل ازاله و ابطال و تغییر و تبدیل نباشد، برخلاف اینکه سوره، واضح یا ظاهر یا مبین باشد، ولی قتال مذکور در آن قابل ازاله یا تبدیل باشد، که در این صورت برای خوف و هراس بیماردلان و جهی نمی‌ماند. از این رو شوکانی گفته است:

﴿فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ﴾ یعنی غیر منسوخه ﴿وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ﴾ یعنی جهاد واجب شود. «شوکانی، ۴۵/۵»

و زبیدی در «تاج العروس» (ماده «حکم») گفته: «سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ: یعنی غیر منسوخه». و در تفسیر جلالین (ص ۵۱۲) آمده: «سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ یعنی چیزی از آن نسخ نشده».

بنابراین آنچه بسیاری از مفسران گفته‌اند که «مُحکمة» در این آیه به معنای واضحة یا ظاهرة یا مبینه و... است، قابل قبول نیست؛ چرا که اولاً بنا بر توضیح فوق مخالف سیاق آیه است. و ثانیاً مخالف با استعمالات خود قرآن است؛ چرا که در آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج/۵۲) «احکام» در مقابل «نسخ» قرار گرفته است. و ثالثاً مخالف استعمالات عرفی عرب است که «محکم» را در مقابل «منسوخ» قرار می‌دهند، نه در مقابل «مبهم»؛ مثلاً صدها مورد در کتب تفسیر آمده: «الآية محكمة أو منسوخة». بلکه در بعضی از تفاسیر تصریح شده که

نسخ و احکام ضد هم هستند؛ مانند تفسیر البحر المحیط (۱۱۹/۶) و جواهر الحسان (۲۷۲/۳) و محاسن التأویل (۶۶۷/۸) و المحرر الوجیز (۱۴۹/۳) و مفاتیح الغیب (۳۱۳/۱۷) و غیره. و رابعاً مخالف لغت است؛ چرا که در کلام اهل لغت تصریحات بسیاری مشاهده می‌شود که به‌گونه‌ای از ثبات و وثاقت و اصالت و مانند اینها در معنای «احکام» دلالت دارد؛ مثلاً گفته‌اند: «رَصِیْنٌ: اَى شَدِیْدُ الثَّبَاتِ مَحْکَمُهُ»، «رَجُلٌ نَضِیْحُ الرَّأى: مَحْکَمُهُ»، «رَجُلٌ حَصِیْفُ الرَّأى: اَى مَحْکَمُهُ مَأْخُوذٌ مِنَ الْحَبْلِ الْمَحْصَفِ، وَ هُوَ الشَّدِیْدُ الْفَتْلِ»، «دِرْعٌ حَصِیْنَةٌ: اَى مَحْکَمَةٌ»، «حَبْلٌ مُحْصَدٌ اَى مَحْکَمٌ مَفْتُولٌ... وَ رَجُلٌ مُحْصَدٌ الرَّأى: مَحْکَمُهُ سَدِیْدُهُ، عَلِی التَّشْبِیْهِ بِذَلِکَ»، «دِرْعٌ حَصْدَاءٌ: ضِیْقَةُ الْحَلْقِ مَحْکَمَةٌ صُلْبَةٌ شَدِیْدَةٌ»، «أَوْثَقَهُ فِیهِ اَى: شَدَّهُ، وَ وَثَّقَهُ تَوْثِیْقًا فَهُوَ مُوْتَقٌ: أَحْکَمَهُ وَ اِنَّهُ لَمُوْتَقٌ الْخَلْقِ، اَى: مَحْکَمُهُ»، «أَصِیْلُ الرَّأى اَى مَحْکَمُهُ».

آنچه آمد، عبارات بزرگان اهل لغت است که در این عبارات و غیر آن موردی نمی‌یابیم که «محکم» را در توضیح کلمه‌ای آورده باشند که دارای معنایی از قبیل واضح یا ظاهر یا مبین و مانند اینها باشد. از این رو شهید حکیم فرموده است:

«متبادر از ماده احکام معنایی وجودی و ایجابی است که همان اتقان و وثوق باشد،

و تصریح لغویان در تفسیر اصل این ماده به آن اشاره دارد.» (حکیم، ۱۶۶)

بر اساس این مطالب، «محکمه» به معنای چیز ثابت و متقن و سدید که مصون و محفوظ است از اینکه چیزی مانند زوال و تغیر و تبدل بر آن عارض شود که با آن منافات دارد. پس «آیات محکمات» آیاتی است که هر یک از آنها ثابت است؛ یعنی زوال و تغیر و تبدل نمی‌پذیرد، و هرگاه خداوند آن را بر رسولی از رسولانش نازل کرده و سپس می‌خواسته آن را بار دیگر بر رسول دیگری نازل کند، آن را بدون هیچ تغیر و تبدیلی در مضامین نازل می‌کرده است. بنابراین «آیات محکمات» در همه آنچه خداوند نازل کرده، مانند صحف ابراهیم و موسی و تورات و زبور و انجیل و غیر اینها، ثابت المضمون است. به گفته ملاحویش:

«حول و حوش محکمات تا ابد الآباد تغیر و تبدیلی رخ نخواهد داد.» (ملاحویش،

## واژه «أمّ الكتاب»

اصطلاح «أمّ الكتاب» سه بار در قرآن آمده است که اولین آن در همین آیه مورد بحث، و دومی در این آیه آمده است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد/۳۹). این آیه در صدد ردّ طعنه مخالفان پیامبر ﷺ است که می‌گویند اگر این پیامبر در ادعای خود - مبنی بر اینکه آنچه بر وی نازل می‌شود، از جانب خداوند است - صادق است، چرا بعضی از احکام آیات نازل شده بر او با آنچه قبلاً بر اهل کتاب نازل شده، مغایرت دارد؟ برای روشن تر شدن مطلب به چند آیه قبل بنگرید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنَّا هُمْ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبٍ﴾ (رعد/۳۶).

در تفسیر ارشاد الأذهان آمده:

«مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» آنچه که مخالف احکام و شریعت آنان است.» (سبزواری

نجفی، ۲۵۹)

و در جوامع الجامع آمده:

«آنچه مخالف احکام آنان و غیر آن از شریعی که تحریف و تبدیل کرده بودند.»

(طبرسی، جوامع الجامع، ۲/۲۳۳)

و عین همین عبارات یا شبیه به آن در تفسیر المنیر (۱۳/۱۸۰ و ۱۸۳) و تفسیر الواضح (۲۳۶/۲) و الوسیط (۲/۱۱۷۳) و روح البیان (۴/۳۸۳) و... هم آمده است. پس این آیه می‌گوید: «خداوند هر چه را بخواهد، نسخ می‌کند و هر چه را اراده کند، باقی می‌گذارد، در هر عصر و هر زمانی بر حسب آنچه مصالح بندگان اقتضا کند.» (سبزواری نجفی، ۲۵۹)؛ زیرا «عِنْدَهُ» پیش خداوند، نه پیش شما «أُمُّ الْكِتَابِ» است که «تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد» بنا بر آنچه طبری از ابن زید نقل کرده است. (طبری، ۱۳/۱۱۴)

در متشابه القرآن از ابن مسعود روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «هما کتابان: سوی أمّ الكتاب «يَمْحُوا اللَّهُ» منه «ما يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» و «أُمُّ الْكِتَابِ» لا يَغَيِّرُ منه شيء» (ابن شهر آشوب، ۲۹۴)؛ دو نوع نوشته پیش خداوند هست: ۱- غیر امّ الكتاب که خداوند هر چه از آن را بخواهد، محو می‌کند و یا باقی می‌گذارد. ۲- ام الكتاب که

چیزی از آن تغییر نمی‌کند. در مجمع البیان (۶/۴۵۸) و زاد المسیر (۲/۵۱۰)، این سخن از خود ابن عباس نقل شده است.

سومین آیه‌ای که در آن اصطلاح «ام الكتاب» آمده، چنین است: ﴿حَمَّ\* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ\* وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف/۱-۴)؛ یعنی قرآن در «أم الكتاب» قرار دارد و نزد ما رفیع القدر در بین سایر کتب، شریف المنزله و «حکیم» است؛ یعنی قابل تغییر و تبدیل نیست.

از این آیات و نیز روایتی که از پیامبر نقل شد، روشن می‌شود که «أم الكتاب» اسم قسمت اصلی کتاب الهی است و بنا بر آنچه در تفاسیر بیان السعاده (۴/۲۴۶) و مجمع البیان (۱۰/۷۱۱) و معالم التنزیل (۵/۲۳۷) و مقنیات الدرر (۱۲/۱۱۷) و غیر اینها آمده، کتب الهی از آن استنساخ می‌شود که همان قسمت ثابت کتاب است و دستخوش زوال و تغییر و تبدیل نمی‌شود. بدین جهت در آیه مورد بحث ما، آیات محکمات را - که آنها هم ثابت هستند، یعنی دستخوش زوال و تغییر و تبدیل نمی‌شوند - ام الكتاب قرار داده و فرموده: «هن»؛ یعنی مجموع این آیات محکمات، و برای تأکید بر جمیع آیات، ضمیر جمع به کار برده، ولی کلمه «أم» را جمع نبسته، بلکه فرموده است: «أم الكتاب»؛ زیرا «ام الكتاب» اسم این قسمت ثابت از کتاب الهی است. کما اینکه برای اینکه برساند که «أم الكتاب» اسم قسمتی از کتاب است، نفرموده است: «هن أمه»، در حالی که برخلاف آن در آیه ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا﴾ (قصص/۵۹) نفرموده: «أم القرى»؛ چون «ام القرى» یکی از اسم‌های مکه مکرمه است.

بنابراین کتاب‌های نازل شده با وجود تعدد اسامی و لغاتشان، نسخه‌هایی از یک اصل واحدند که «أم الكتاب»ی است که تنها نزد خداوند است، و از آن هر چه را بر هر که و به هر لغتی که خواهد، نازل می‌کند. از این منظر کلمه قرآنی «جعلناه» دلالتی تازه را می‌رساند؛ یعنی قرآن «مَجْعُول» از «أم الكتاب» است و از آن به لغت عربی استنساخ شده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ\* وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف/۳-۴). و چون هر کتاب منزلی مجعول از «أم الكتاب» است، از این رو اسامی آن متعدّد است، همان گونه که لغاتش متعدّد است. پس



«کتاب» گاهی تورات و گاهی زبور و گاهی انجیل، و در تطور اخیرش قرآن است.  
(طرابیسی، پاورقی ص ۱۸۰-۱۸۱)

### واژه «المتشابهات»

«متشابهات» جمع «متشابهة» و مشتق از «تشابه» است که گونه‌ای از تشاکل و توافق و تقارب بین دو یا چند چیز است. به عبارتی که در المیزان آمده است، «تشابه، توافق و اتحاد اشیاء مختلف در بعضی اوصاف و کیفیات است» (طباطبایی، ۲۱/۳). این ماده در قرآن به دو گونه به‌کار رفته است.

گونه اول با حرف «علی» متعدی شده و در دو آیه آمده است. اول آیه ﴿إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا﴾ (بقره/۷۰) است که مفاد آن این است: چون گاوهای (بقر) موصوف به میان‌سالی و زردرنگی زیاد است و برخی از مصادیق آن مشابه برخی دیگر است، گاوها متشابه شده و گاو مورد نظر بر ما مشتبه شده است (بیضاوی، ۸۷/۱). پس هنگامی تشابه به «بقر» نسبت داده و متصف به متشابه شده و گفته می‌شود «البقر المتشابه» که برخی مصادیق آن شبیه برخی دیگر باشد. از این رو ابن منظور گفته:

«تَشَابَهُ الشَّيْطَانِ وَاشْتَبَهَا: أَشْبَهَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ.» (ابن منظور، ماده «شبهه») آیه دوم: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾ (رعد/۱۶) است. معنای آیه این است که آنان برای خداوند شریکانی قرار نداده‌اند که مثل او خالق باشند تا مخلوقات بر آنان مشتبه شود و بگویند که این شریکان هم مانند خداوند خلق کرده‌اند (بیضاوی، ۱۸۵/۳). پس هنگامی تشابه به خلق نسبت داده و متصف به متشابه شده و گفته می‌شود «الخلق المتشابه» که برخی مصادیق آن شبیه برخی دیگر باشد. از این رو مشابهت بین مصادیق، لاجرم منجر به التباس و ابهام بین آنها و عدم تمایز آنها از یکدیگر می‌شود. اما کلام در صورتی دلالت بر معنای التباس و ابهام خواهد داشت که متکلم حرف «علی» و مدخولش را در کلام خود بیاورد، که این دلالت از باب تعدد دالّ و مدلول خواهد بود. از این رو فیروزآبادی گفته است:

«وتشابهها و اشتبهها: أشبه كل منهما الآخر حتى التباسا.» (فیروزآبادی، ماده «شبهه»)

ولی روشن است که این ابهام و التباس مربوط به مصادیق است، نه معنا و مفهوم کلمه و عبارت.

گونه دوم بدون حرف «علی» است و در این آیات آمده: ﴿وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾ (بقره/۲۵) و ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (بقره/۱۱۸) و ﴿وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ﴾ (انعام/۹۹) و ﴿وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ﴾ (انعام/۱۴۱). در اینجا هم هنگامی تشابه به چیزی نسبت داده و متّصف به «متشابه» شده که برخی افراد آن شبیه برخی دیگر باشد؛ بدون اینکه این کاربرد فرقی با گونه اوّل داشته باشد. از این رو «قلوب متشابهه» قلب‌هایی است که برخی مصادیق آن شبیه برخی دیگر است. و «زیتون و رمان متشابه» زیتون و رمانی است که برخی مصادیق آن شبیه برخی دیگر است. همان طور که بقر و خلق متشابه که در گونه اوّل آمد، همین گونه بود.

نتیجه‌ای که از هر دو گونه کاربرد «تشابه» به دست می‌آید، این است که تشابه به چیزی نسبت داده نمی‌شود و آن چیز متّصف به تشابه نمی‌شود، مگر اینکه برخی افراد آن شبیه برخی دیگر باشد. اما اگر برخی اجزای یک چیز مشابه برخی دیگر از اجزای همان چیز باشد، آن شیء را «متشابه» نمی‌گویند؛ مگر بنا بر تجوّز (مجاز‌گویی) و از باب وصف شیء به حال اجزای آن. از این مطلب فهمیده می‌شود که در آیه ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ (زمر/۲۳)، مراد از «کتاب متشابه» کتابی است که برخی مصادیق آن شبیه برخی دیگر است، نه کتابی که برخی اجزای آن شبیه اجزای دیگر است. مگر آنکه بگوییم مفرد و نکره آوردن کتاب با لحاظ جنس کتاب یا لحاظ کتاب دیگری که یکی شبیه دیگری باشد و بر هر دو «کتاب متشابه» اطلاق گردد، سازگاری ندارد و باید اطلاق متشابه بر کتاب واحد به لحاظ مشابَهت اجزای آن با یکدیگر باشد.

با این بیان، خلدشه در مطلبی که در تفسیر آیه گفته‌اند که تشابه کتاب به خاطر مشابَهت بعضی از اجزای آن با بعضی دیگر است، رفع می‌شود. مثلاً طبرسی فرموده: «کلمه «متشابهاً» مطلق شباهت است؛ یعنی هر بخشی از قرآن شبیه بخش دیگر است. بنابراین هم شامل تشابه در معناست؛ مانند صحت و درستی و بهره‌مند شدن مردم از آن، و هم شامل تشابه در الفاظ است؛ مانند تناسب در الفاظ و

تشابه در اعتدال آنها و جودت معانی و هماهنگی در نظم و تألیف و اعجاز.»  
(طبرسی، جوامع الجامع، ۵/۳۷۱)

به هر حال آیه مورد بحث - یعنی «وَأَخْرَجْنَا مُتَشَابِهَاتٍ» - نیز از گونه دوم است و تشابه بدون حرف «علی» در آن به کار رفته است، از این رو تشابه در اینجا هم دارای همان معنایی است که در آیات فوق داراست. و معلوم نیست چگونه تشابه در آن آیات به معنایی متشاکل و متماثل و شبیه است، بلکه چنانچه در تفسیر نمونه آمده:

«منظور از «متشابه» در اینجا کلامی است که قسمت‌های مختلف آن با یکدیگر هم‌رنگ و هماهنگ می‌باشد، هیچ گونه تضاد و اختلافی در میان آن نیست، خوب و بد ندارد، بلکه یکی از یکی بهتر است.» (مکارم شیرازی، ۱۹/۴۳۲)

اما هنگامی که نوبت به «آیات متشابهات» رسیده، معنایش مجملات و مبهمات شده است!!!

از آنچه گفتیم، روشن شد که «آیات متشابهات» آیاتی است که همان طور که در العین (ماده «شبه») آمده: «یشبه بعضها بعضاً: برخی شبیه برخی دیگر است»؛ یعنی مجموعه‌ای از آیات مشابه در نسخه‌های متعدد «کتاب» که از جهت موضوع یکسان، ولی در احکام تفاوت‌هایی دارد، اگر چه با وجود این تفاوت‌ها، شباهت عرفی بین آنها محفوظ مانده است. از این رو عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «... و المتشابه الذی یشبه بعضه بعضاً» (عیاشی، ۱/۱۱)؛ «متشابه آن است که برخی شبیه برخی دیگر است.» مانند این روایت در مجمع البیان (۲/۶۹۹) هم آمده است. از این رو می‌بینیم که زرکشی نوع پنجم از علوم القرآن را «علم متشابه» قرار داده و آن را این گونه تعریف کرده است:

«وهو إيراد القصة الواحدة في صور شتى وفواصل مختلفة ويكثر في إيراد القصص والأنباء.» (زرکشی، ۱/۱۱۲)

«آوردن یک قصه به صورت‌های گوناگون و با فواصل مختلف، که در آوردن قصص و اخبار زیاد واقع می‌شود.»

این عمل زرکشی تصریح اوست به اینکه تشابه آیات، شباهت بعضی با بعضی دیگر است، همان طور که کتاب «البرهان فی متشابه القرآن» کرمانی و کتاب «کشف

المعانی عن مشابه المثنائی» هر دو از آیاتی بحث می‌کنند که شبیه یکدیگرند، که به این مطلب خود او در کتاب البرهان (۱۱۲/۱) و دیگرانی مثل سیوطی در الاتقان (۳۰۴/۲) تصریح کرده‌اند.

تقسیم آیات کتاب به دو دسته مذکور - یعنی متشابهات و محکمات - در آیه مورد بحث، دلیل بر این است که اولاً بین این دو دسته نسبت تضاد برقرار است، و ثانیاً این دو دسته، سومینی ندارند. و چون تضاد مزبور به دو وصف احکام و تشابه تعلق گرفته و ناشی از این دو وصف است، پس مقابله بین این دو دسته، قرینه داخلی‌ای بر این است که متشابهات آیاتی هستند که وصفی ضد وصف محکمات دارند. و چون قبلاً ثابت شد که محکمات آیاتی است که مضامینی ثابت داشته و دستخوش تغییر و تبدیل نمی‌شود، پس متشابهات که ضد آن است، قابل تغییر و تبدیل است و از کتابی به کتاب دیگر دچار تغییر و تبدیل می‌شود. هر چند با وجود این تغییر و تبدیل تشابه است؛ یعنی شباهت عرفی بین آنها محفوظ مانده و برخی شبیه برخی دیگر است، ولی برخلاف محکمات، عین یا مطابق همدیگر نیست. از این رو مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الْمُنْسُوخَاتُ مِنْ الْمُتَشَابِهَاتِ؛ منسوخات از متشابهات است.» (کلینی، ۲/۲۸) بر طبق این روایت، امام علیه السلام منسوخات را بعضی از متشابهات دانسته و فرموده که منسوخات همان متشابهات است؛ زیرا متشابهات مجموع منسوخ و ناسخ است.

برای وضوح کامل مطلب، به نمونه‌ای روشن از آیات متشابهات در قرآن اشاره می‌کنیم. در قرآن آمده: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده/۴۵). این آیه احکامی را که خداوند در تورات بر بنی‌اسرائیل در مورد مجازات جنایت بر جان و اعضای بدن مقرر کرده، نقل می‌کند که مجازات قتل عمد، کشتن قاتل است (مقتول هر که باشد)، و نسبت به جنایت بر بعضی اعضای بدن مجازاتی مثل همان را، و نسبت به مجازات مجروح کردن هم مثل همان را مقرر کرده است.

به تصریح آیه، اینها احکامی است که خداوند بر بنی اسرائیل مقرر کرده است. پس این آیه از آیات تورات است که خداوند آن را در قرآن بازگو کرده است. اما خداوند در قرآن، قسمتی از احکام مجازات قتل عمد را برای امت اسلامی تغییر داده و فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ...﴾ (بقره/۱۷۸) که مفاد آن این است که بر مؤمنان در مجازات قتل عمد واجب است مساوات بین قاتل و مقتول را در حر و عبد و مذکر و مؤنث بودن رعایت کنند. نتیجه این مساوات، مجازات نکردن قاتل در شش صورتی است که مورد ابتلای بیشتری نسبت به ده صورتی است که قاتل باید کشته شود.

این دو آیه در موضوع (که قتل عمد است) و نیز در اصل حکم مجازات جنایت بر نفس و بر بعضی اعضای بدن مثل هم است، ولی در برخی احکام مجازات جنایت بر نفس اختلاف دارند، که حکم تورات، کشتن قاتل است (مقتول هر کس که باشد)، ولی حکم قرآن در بعضی از صورت‌های موضوع و مسأله با آن فرق دارد. پس هر یک از این دو آیه در موضوع و در بعضی از احکام مطابق دیگری است، و در بعضی از احکام با دیگری تفاوت دارد. و این دو، دو آیه متشابهند که آیه قرآنی، حکم آیه توراتی را در بعضی از صورت‌های قتل عمد و فقط برای مؤمنین تغییر داده، و بعضی دیگر از صورت‌های آن را و همین طور در مورد مجازات جنایت بر اعضا و در مورد جراحات‌ها امضا کرده است.

از اینجا روشن شد که متشابهات آیات شرایع است، نه آیات عقاید و اخلاق، چرا که عقاید حقه و اخلاق حسنه و اضرار آن از عقاید باطل و اخلاق سوء، اموری ثابت و غیر قابل تغییرند، و آنچه قابل تغییر است، شرایع است. از این رو بعضی از مفسران در سخنانی که از ایشان نقل کردیم، به «عمل به آیات متشابهات» اشاره کرده‌اند، و آنچه مستقیماً به عمل تعلق می‌گیرد، شریعت است، نه عقیده و اخلاق.

همچنین روشن شد که «کتاب» با نسخ متعدّدش مشتمل بر آیات متشابهات است، پس از آنکه نسخه دومی از «کتاب» نازل شد و در آن آیاتی بود که آیاتی از نسخه قبل را نسخ می‌کرد، و همین گونه پس از انزال نسخه سوم. بنابراین تشابه پدیده‌ای نوپدید نبود که در «کتاب» با انزال نسخه نهایی و مهیمن قرآنی بر خاتم انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پدیدار شده باشد. و این مطلبی است که این آیه آن را به خوبی می‌رساند، چرا که می‌گوید: «کتاب» مشتمل بر آیات متشابهات است؛ یعنی وجود آیات متشابهات را به «کتاب» از این جهت که «کتاب» است، نسبت داده، نه از این جهت که قرآن است. البته چون دفاع از الهی بودن آنچه بر این رسول ﷺ نازل شده و اینکه خداوند است که این آیات را نازل کرده هدف این آیه بوده، توجّه (رویگرد) آیه به متشابهات قرآن و موضع معارضان آن بیشتر و صریح‌تر است. پس در این آیه خداوند با هدف اثبات الهی بودن قرآن، خطاب به اهل کتاب فرموده: اگر چه بعضی از آیات قرآن با آیات کتاب شما مطابقت ندارد، ولی این امر خدشه‌ای بر الهی بودن و نیز مصدقیت آن نسبت به کتب شما وارد نمی‌کند؛ چرا که اساساً آیات کتاب الهی دو دسته است: یک دسته آیاتی است که در هر نسخه از نُسخ «کتاب» که آمده، بدون تغییر آمده است و این دسته «آیات محکمات» نام دارد. دسته دوم آیاتی است که در نسخه‌نسخه «کتاب» متغیر است و این دسته «آیات متشابهات» است که احکام آنها در نُسخ متعدد «کتاب» یکسان نیست، بلکه مشابه یکدیگر است.

﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ بنا بر آنچه در اینجا به ایشان نسبت داده شده، آنان کافر یا منکر اصل «کتاب» نبوده‌اند؛ زیرا منکر یا کافر، اساساً منکر «کتاب» و کلاً کافر به آن است و نزد او «کتاب» چیز معتبری نیست که به خاطر اغراضی شایسته یا ناشایسته، بخشی از آن را دستاویز خود قرار دهد. بلکه آنان کسانی بوده‌اند که علی‌رغم ادعای ایمان به «کتاب»، در طول قرون و اعصار و از راه‌های گوناگون، با رسولان مبعوث پس از رسولان خودشان معارضه می‌کرده‌اند، به خصوص رسولانی که با نسخه یا نسخه‌های جدیدتری از «کتاب» مبعوث شده بودند، که از جمله این راه‌ها، انکار بعثت الهی آن رسولان و انزال وحیانی کتاب‌های آنها بود. آیه بعد یعنی آیه ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ (آل عمران ۸) اشاره‌ای به این مطلب دارد؛ زیرا نعمت «ازاغه قلب» را پس از نعمت هدایت قرار داده است؛ یعنی «زیغ القلب» زمانی تحقق می‌یابد که انسان به هدایتی که خداوند بر او ارزانی داشته، کفر بورزد. بنابراین ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ از اهل کتابند.

بر این مطلب سخنان بعضی از سیره‌نویسان و اهل حدیث و تفسیر صحه می‌نهند که گفته‌اند این آیات در مورد یهود نازل شده است. در تفسیر مقاتل آمده:

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» یعنی انحراف از هدایت و آنان یهودند. (بلخی،

۸۷/۱)

سمرقندی گفته است:

«یعنی انحراف از حق و آنان یهودند.» (سمرقندی، ۱۹۵/۱)

طبری گفته است:

«یعنی یهودیانی که دل‌هایشان از هدایت و حق منحرف شده است.» (طبری، ۱۱۹/۳)

برخی دیگر از سیره‌نویسان و اهل حدیث و تفسیر گفته‌اند: این آیات درباره وفد نجران نازل شده است. در تفسیر ابن کثیر آمده:

«محمد بن اسحاق و غیر او گفته‌اند که صدر سوره آل عمران تا هشتاد و چند

آیه در مورد وفد نجران نازل شده است.» (ابن کثیر، ۴۸/۲)

در زاد المسیر آمده:

«اهل تفسیر گفته‌اند که این سوره مدنی است، و مقداری از اوّل آن در مورد

وفد نجران نازل شده است.» (ابن جوزی، ۲۵۷/۱)

و در مجمع البیان آمده:

«کلبی و محمد بن اسحاق و ربیع بن انس گفته‌اند: اوایل این سوره تا هشتاد و

چند آیه در مورد وفد نجران نازل شده است.» (طبرسی، مجمع البیان، ۶۹۶/۲)

کسانی مثل ابن عاشور و دروزه نیز همین سخن را گفته‌اند.

این افراد از اهل کتاب «فَيَتَّبِعُونَ»: «يَتَعَلَّقُونَ» (حسینی شیرازی، ۶۱؛ حقی

برسوی، ۶۲؛ شبر، ۲۹۵/۱؛ آلوسی، ۸۰/۲؛ شوکانی، ۳۶۱/۱ ...)) یعنی تشبّث

می‌جویند به «مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»؛ یعنی به آیات مشابهه از «کتاب»؛ چه این آیات با وجود

اینکه در نسخ متعدد «کتاب» مشابهه است، ولی در بعضی از احکام تفاوت دارد؛

یعنی در نسخ متأخرتر دچار تغییر و تبدیل شده است. بنابراین مراد از «مَا تَشَابَهَ»،

مجموع آیات ناسخ و منسوخ است که اینها متشابهند، چون ناسخ آنها مشابهه منسوخ

آنهاست. از این رو حافظ رازی از سندی نقل کرده که گفته: «آنان در پی منسوخ و ناسخند.» (ابن ابی حاتم، ۵۹۶/۲)

آنان از تشبث یا پیجویی آیات متشابه دو غرض سوء داشتند. اول «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» یا طلب مصراًنه فتنه؛ یعنی جداً در پی ایجاد اختلال و اضطراب شدید روحی بین کسانی بودند که به پیامبران پس از پیامبر آنان و به کتاب آن پیامبران ایمان آورده‌اند. زیرا هیچ رسولی نیست مگر اینکه مصدق رسولان قبل و کتب آنان است، و هنگامی که این کج‌دلان چنین تصدیقی را از این رسولان می‌شنیدند و در عین حال می‌دیدند که کتاب رسول بعدی تفاوتی با کتاب خودشان دارد، برای القای شبهه بین مؤمنان، به رسولان بعدی می‌گفتند: اگر شما رسولان خداوند هستید و کتابتان از جانب او نازل شده، چرا در بعضی از احکام با آنچه قبلاً بر رسولان ما نازل شده، تفاوت دارد!

از این رو فتنه‌طلبی مزبور سابقه‌ای به سابقه آیات متشابه دارد و بعد از نزول آیات متشابه قرآن پدید نیامده است، هر چند نسبت به رسول الله ﷺ و کتابش قرآن، بیشتر و روشن‌تر بوده است؛ چرا که قرآن در خطاب به اهل کتاب فرموده که این رسول «صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (صافات/۳۷) و «رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (بقره/۱۰۱) و «رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ» (آل عمران/۸۱) است، و کتاب او هم «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (بقره/۸۹، قصص/۴۹) و «مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمْ» (بقره/۴۱، نساء/۴۷) و «مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (بقره/۹۷، آل عمران/۳، مائده/۴۸، فاطر/۳۱، احقاف/۳۰) است. و چون تصدیق مزبور مطلق است، یعنی مقید به قیدی نشده و موردی از آن استثنا نشده، پس در صورتی که کتاب این رسول با بعضی از احکام کتب رسولان قبل مطابقت نداشته باشد، حتماً چنین تصدیقی محقق نخواهد شد. از این رو بر وی زبان به طعن گشوده و می‌گفته‌اند که اگر قرآن از جانب خداوند است، چرا با بعضی از آنچه که خداوند بر ما اهل کتاب نازل کرده، مطابقت ندارد و آنها را تغییر داده است.

بدین گونه آنان در پی تزلزل ایمان مسلمانان به پیامبر ﷺ و به آنچه بر او نازل شده، بودند و برای القای شبهه می‌گفتند: چرا این آیات نازل شده بر رسول شما - با وجود مشابهت با آنچه بر ما نازل شده - در بعضی از احکام با آن تفاوت دارد؛ مگر نه این است که رسول شما می‌گوید کتاب او مصدق محتوای کتاب‌های



ماست؟! این شبهه باعث ایجاد شک بین مسلمانان در حقانیت پیامبر ﷺ و کتاب او می‌شده است. قبلاً نیز نمونه‌ای از طعنه زدن آنها به قرآن در ذیل آیه ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد/۳۹) بیان شد. غرض دوم آنان ﴿وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ یا طلب مصرانه تأویل آیات متشابه بوده است. در تفسیر ابن ابی حاتم به نقل از سئدی آمده است:

«تأويله عواقبه، متى يجيء الناسخ فينسخ المنسوخ.» (همان، ۵۹۸/۲)

«تأویل آن سرانجام آن است که چه زمانی ناسخ بیاید و منسوخ را بردارد.»

یعنی مترصد نزول آیه‌ای بودند که حکمی از احکام شریعت آنان را تغییر دهد تا برای فرار از حکم مقرر در شریعت خویش، به این آیه تشبث جویند. به این مطلب در این دو آیه اشاره شده است: ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ \* وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (مائده/۴۲-۴۳).

در تفسیر منهج الصادقین آمده:

«قصد ایشان به تحکیم، معرفت و اقامت شرع نیست، بلکه مقصود ایشان از آن

اهون امر است بر ایشان.» (کاشانی، منهج الصادقین، ۲۴۴/۳)

و در تفسیر نمونه هم چنین آمده است:

«چون احکام تورات موافق امیالشان نیست، آن را رها کرده و به سراغ حکمی

می‌روند که از نظر اصولی با آن موافق نیستند.» (مکارم شیرازی، ۳۸۸/۴)

جصاص گفته است:

«خداوند خبر داده که آنان نه به خاطر تصدیق نبوت پیامبر قضاوت را به نزد او

آورده‌اند، بلکه برای طلب رخصت چنین کرده‌اند.» (جصاص، ۹۲/۴)

همان طور که در مورد ابتغای فتنه گفته شد، ابتغای تأویل هم بعد از انزال قرآن و متشابهات آن و نسبت به آنها پدیدار نگشته، بلکه قبل از آن و بعد از انزال متشابهات در نسخ سابق «کتاب» ظهور یافته است؛ زیرا آن کج‌دلان چون می‌دیدند مسیر تطور بعضی از احکامی که در متشابهات آمده به سوی تسهیل است، که قرآن

هم به آن اشاراتی دارد - مثلاً از قول حضرت عیسی علیه السلام چنین نقل کرده: ﴿وَأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ (آل عمران/۵۰) و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾ (اعراف/۱۵۷) و قبلاً گفتیم که ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ هم حکمی آسان‌تر نسبت به حکم توراتی است - احتمال زیادی می‌دادند که احکامی که در نسخه اخیر «کتاب» بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نازل خواهد شد - و لاجرم هم جزء آیات متشابهات است - آسان‌تر از احکامی است که بر خودشان نازل شده است، از این رو برای فرار از احکامی که برای آنان مقرر شده بود، مصرانه در پی سرانجام آسان‌تر متشابهات در نسخه اخیر «کتاب» بودند.

با توجه به این مطلب، روشن می‌شود که چرا در آیه، کلمه «ابتغاء» را تکرار کرده و فرموده است «ابتغاء الفتنة و تأويله»؛ چرا که آن کج‌دلان دو ابتغای جداگانه داشته‌اند. یکی نسبت به مؤمنان به رسولان بعد از رسول خودشان، که همان «ابتغاء فتنة» با القای شبهه مزبور بوده است. دوم نسبت به خودشان که همان «ابتغاء تأویل متشابه» و برای آسان‌طلبی و فرار از حکم مقرر بر آنان بوده است.

به علاوه واضح می‌شود که چرا فرموده: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾، چرا که تغییر و تبدیل در شرایع به دست خداوند است، و تنها اوست که می‌داند شریعت قرآنی خاتم چه حکمی از احکام شرایع سابق را به نفع امت محمدی تغییر می‌دهد. پس گروه کج‌دلان بعد از نزول همه متشابهات قرآن در پی تأویل آن نبودند تا گفته شود چرا نفرموده: «وما يفعل تأويله»، بلکه قبل از آن و حتی قبل از قرآن، نسبت به متشابهات نسخه‌های میانی «کتاب» در پی تأویل آن بودند، و تا عصر نزول قرآن بر این رویه باقی ماندند، از این جهت که می‌دانستند در قرآن هم آیاتی خواهد آمد که مانند متشابهات کتب سابق است و آنها را دستخوش تبدیل و تغییر خواهد ساخت. آنچه که حافظ رازی و طبری از سدی نقل کرده‌اند که «تأويله عواقبه؛ تأویل آن سرانجام آن است»، معنایی است که با همه استعمالات «تأویل» در قرآن سازگار است. ولی از عبارات مفسران معلوم می‌شود همگی بر این توافق دارند که «تأویل»، عاقبت و مآل و سرانجام... است و از این جهت که همین معنای تأویل نزد آنان



است، هرگاه تأویل را به «تفسیر» معنا کرده‌اند، بلافاصله گفته‌اند: «ما یؤول إلیه أمره». همین معنا مورد تصریح بسیاری از لغویان (ذیل واژه «أول») هم قرار گرفته است. در العین آمده: «آل یؤول إلیه، إذا رجع إلیه». در المحيط آمده: «آل الشیء: رَجَعَ وَالْأَوَّلُ: الْمُرَاجَعَةُ. وَأَوَّلَ الْحُكْمِ: أَى أَرْجَعُهُ إِلَى أَهْلِهِ». در الصحاح آمده: «آل، أَى رَجَعَ. یقال: طبخت الشرابَ فَآلَ إِلَى قَدْرِ كَذَا وَكَذَا، أَى رَجَعَ». در لسان العرب به نقل از تهذیب اللغه آمده: «وَأَمَّا التَّأْوِيلُ فَهُوَ تَفْعِيلٌ مِنْ أَوَّلٍ یُؤُولُ تَأْوِیلاً، وَتَثْنِیَةً: آَلَ یُؤُولُ أَى رَجَعَ وَعَادَ». بلکه ابن فارس تصریح کرده است که این معنا یکی از دو معنای اصلی این ماده است: «الهمزة و الواو و اللام أصلان: ابتداء الأمر، و انتهاؤه. أمَّا الأَوَّلُ فالأَوَّلُ، وهو مبتدأ الشیء... و من هذا الباب تأویل الکلام، وهو عاقبتُهُ و ما یؤُولُ إلیه، و ذلك قوله تعالى: ﴿هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ﴾».

با این وجود در سخنان بسیاری از اهل تفسیر و لغت و حدیث و غیر اینها، استعمال تأویل به جای تفسیر شایع است. البته روشن است که این اصطلاح بعد از عصر نزول و با فاصله صد یا دویست سال پس از آن مصطلح شده است، به این ترتیب که چون آنان می‌پنداشته‌اند که آیات متشابهات به معنای آیات مبهمات است که کسی جز خداوند متعالی (یا او و راسخان) به تأویل آن علم ندارد، و علم به تأویل مبهمات هم فهم مدلول و رسیدن به مراد آن است (که نزد آنان معادل تفسیر بوده است)، بدین جهت بنا بر همین معنا گفته‌اند تأویل همان تفسیر است. و همین گونه است معنای دومی هم که برای تأویل گفته‌اند:

«المراد بالتأویل نقل ظاهر اللفظ عن وضعه الأَصْلِ إلی ما یحتاج إلی دلیل لولاه ما تُرک ظاهر اللفظ.» (ابن اثیر، ۱/ ۸۰)

«مقصود از تأویل، نقل ظاهر لفظ از معنای اصلی است به معنای خلاف ظاهری

که اگر دلیلی نبود، دست از معنای ظاهری برنمی‌داشتیم.»

که این هم اصطلاح دیگری است که سال‌ها بعد مصطلح شده است.

بنابراین می‌توان گفت لغت و عرف عصر نزول و استعمالات قرآن بر معنای مزبور اتفاق دارند، و نمی‌توان موردی در لغت و عرف عصر نزول و استعمالات

قرآنی یافت که از تأویل، معنای تفسیر اراده شده باشد، به خصوص در قرآن و در آیه مورد بحث.

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ اینان هم بنا بر دلایل زیر، فقط از اهل کتابند.

اول اینکه این آیه - همان طور که گذشت - در مورد اهل کتاب است، پس باید «راسخون» هم از آنان باشند.

دوم اینکه چون بنا بر آنچه گذشت، «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» از اهل کتابند، و به قرینه مقابله بین آنان و «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، اینان هم باید اهل کتاب باشند.

سوم اینکه قرآن همین عنوان را در جای دیگری بر گروهی از اهل کتاب اطلاق کرده است: ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ... لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ...﴾ (نساء/۱۵۳-۱۶۲). در آیه اخیر، ایمان به هر آنچه خداوند نازل کرده، به «راسخان در علم از اهل کتاب» نسبت داده شده و این ایمان را علامت رسوخ آنان در علم دانسته است. همان طور که در آیه مورد بحث ما هم چنین ایمانی را به آنان نسبت داده و آن را علامت رسوخشان در علم قرار داده و فرموده است: ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾

چهارم اینکه ایمان مزبور ناشی از علم تفصیلی راسخان است به آنچه بر آنان نازل شده و آنچه نسخ شده و آنچه بر مسلمانان نازل شده و ناسخ بخشی از آنچه است که بر آنان نازل شده است، در حالی که مسلمانان به آنچه بر اهل کتاب نازل شده و منسوخات آن آگاهی نداشتند، و تنها از آن رو به آنچه بر اهل کتاب نازل شده، ایمان داشتند که قرآن در آیتی از قبیل ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾ (نساء/۱۳۶)، آنان را به ایمان به کتب سابق فرمان داده بود؛ بدون اینکه به طور تفصیل یا اجمال آن را بدانند.

البته قراین چندی این احتمال را تقویت می کند که «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» و نیز «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فقط از یهود باشند. این قراین از این قرار است.

اول: در آیه ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ (صف/۵) به قوم حضرت موسی «زیغ» نسبت داده شده است و قرآن، امت‌های دیگر را منسوب به چنین ردیله‌ای نکرده است.

دوم: در آیه ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ... لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ...﴾ (نساء/۱۵۳-۱۶۲) تصریح شده که «الراسخون فی العلم» از یهودند.

سوم: چنانچه قبلاً در آیه ﴿وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ...﴾ گفتیم، غرض یهودیان از تحکیم پیامبر ﷺ، طلب حکمی بود که برای آنان آسان‌تر بود، و این همان «ابتغاء تأویل» مذکور در آیه است.

به این ترتیب روشن می‌شود که همان طور که گروهی از نحوی‌ها مانند ابن هشام (۵۷/۱) گفته‌اند، جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...» عطف بر جمله «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» است. این نظر موافق با روایاتی است که در توحید صدوق (ص ۵۵-۵۶) و تفسیر عیاشی (۱۶۳/۱) و نهج البلاغه (خطبه اشباح) آمده و می‌گوید رسوخ در علم، ایمان به متشابهات است بدون علم به تأویل آن.

بنابراین جمله ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ جمله معترضه بین دو جمله مزبور است. نکته آوردن این جمله اعتراضیه (و نیز هر جمله اعتراضیه)، رفع دخلی است که از جملات قبل از آن توهم می‌شود، چون وقتی خداوند فرموده: ﴿ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾، چه بسا توهم شود که تأویل متشابهات از چیزهایی است که مردم می‌توانند به آن علم پیدا کنند. از این رو برای ریشه‌کن کردن چنین توهم باطلی، بلافاصله فرموده است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾

## منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ النهاية فی غریب الحدیث، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
۴. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ متشابه القرآن و مختلفه، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسة التاریخ، بی تا.
۷. ابن عطیة اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ المحرر الوجیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۸. ابن فارس، احمد بن زکریا؛ معجم مقانیس اللغة، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۹. ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم؛ تأویل مشکل القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۱۰. \_\_\_\_\_؛ غریب القرآن، بیروت، دار مکتبة الهلال، بی تا.
۱۱. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر ابن کثیر، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۱۲. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۱۳. آل سعدي، عبدالرحمن بن ناصر؛ تیسیر الکریم الرحمن (تفسیر السعدي)، بیروت، مکتبة النهضة العربیه، ۱۴۰۸ق.
۱۴. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی، تحقیق: علی عبدالباری عطية، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۵. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف؛ البحر المحيط، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۶. الأنصاری، ابن هشام؛ مغنی اللیب، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، قم، منشورات مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۷. بابایی، احمد علی؛ برگزیده تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش.

۱۸. بروجردی، سید حسین؛ تقریرات فی أصول الفقه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. بغدادی، علاءالدین علی بن محمد؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، تحقیق: تصحیح محمد علی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۰. بغوی، حسین بن مسعود؛ معالم التنزیل، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۱. بلاغی نجفی، محمد جواد؛ آلاء الرحمن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
۲۲. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۲۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ انوار التنزیل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۲۴. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ جواهر الحسان، تحقیق: شیخ محمدعلی معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۲۵. ثعلبی، احمد بن ابراهیم؛ الكشف والبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۶. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۲۷. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح، تحقیق: أحمد عبدالغفور العطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۲۸. حائری تهرانی، میرسید علی؛ مقنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۲۹. حجازی، محمد محمود؛ التفسیر الواضح، بیروت، دار الجیل جدید، ۱۴۱۳ق.
۳۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش.
۳۱. حسینی شیرازی، سید محمد؛ تبیین القرآن، بیروت، دار العلوم، ۱۴۲۳ق.
۳۲. حقی بروسوی، اسماعیل؛ روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۳. حکیم، سید محمد باقر؛ علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۴. دخیل، علی بن محمد علی؛ الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ق.

۳۵. رازی، ابن ابی حاتم؛ تفسیر ابن ابی حاتم، تحقیق: اسعد محمد الطیب، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
۳۶. رازی، فخرالدین محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۷. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی؛ تاج العروس، دراسة و تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۸. زحیلی، وهبة بن مصطفى؛ التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، بیروت، دار الفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۳۹. \_\_\_\_\_؛ التفسیر الوسیط، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۲ق.
۴۰. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۶ق.
۴۱. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
۴۲. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله؛ ارشاد الأذهان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۴۳. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد؛ بحر العلوم، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۴۴. سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد؛ تفسیر سوراآبادی، تحقیق: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
۴۵. سیوطی، جلال الدین؛ الإیتقان فی علوم القرآن، تحقیق: سعید المندوب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۴۶. \_\_\_\_\_؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۷. شاذلی، سید بن قطب؛ فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۱۲ق.
۴۸. شبر، سید عبدالله؛ الجوهر الثمین، کویت، مکتبه الألفین، ۱۴۰۷ق.
۴۹. شوکانی، محمد بن علی؛ فتح القدر، بیروت، دار الکتب الطیب، ۱۴۱۴ق.
۵۰. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغة، مصحح: محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ق.
۵۱. صادقی تهرانی، محمد؛ البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم، مؤلف، ۱۴۱۹ق.
۵۲. \_\_\_\_\_؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.



۵۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی؛ التوحید، تحقیق: سید هاشم حسینی طهرانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا.
۵۴. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۵۵. \_\_\_\_\_؛ قرآن در اسلام، قم، بی‌نا، بی‌تا.
۵۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ جوامع الجامع، ترجمه: گروهی از مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
۵۷. \_\_\_\_\_؛ مجمع البیان، ترجمه: گروهی از مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ش.
۵۸. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
۵۹. طرابیسی، جرج؛ من إسلام القرآن إلى إسلام الحدیث، بیروت، دار الساقی، ۲۰۱۰م.
۶۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۶۱. \_\_\_\_\_؛ مصباح المتهدج، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
۶۲. طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش.
۶۳. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة العلمیة الاسلامیة، بی‌تا.
۶۴. غرناطی، ابن جزی؛ التسهیل لعلوم التنزیل، تحقیق: دکتر عبدالله خالدی، بیروت، دار الارقم، ۱۴۱۶ق.
۶۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۶۶. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ القاموس المحیط، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۶۷. فیض کاشانی، ملامحسن؛ الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۶۸. \_\_\_\_\_؛ تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.

۶۹. قاسمی، محمد جمال الدین؛ محاسن التأویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۸ق.
۷۰. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۷۱ش.
۷۱. قمی مشہدی، محمد بن محمدرضا؛ کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاہی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۷۲. کاشانی، ملا فتح اللہ؛ زبده التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۷۳. \_\_\_\_\_؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
۷۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۴۰۷ق.
۷۵. گنابادی، سلطان محمد؛ بیان السعادة فی مقامات العبادۃ، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۷۶. محلی، جلال الدین؛ سیوطی، جلال الدین؛ تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسہ النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۷۷. مراغی، احمد بن مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۷۸. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۷۹. مغنیہ، محمد جواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا.
۸۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونہ، تهران، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۷۴ش.
۸۱. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر؛ بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
۸۲. میبدی، رشیدالدین؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.
۸۳. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد؛ غرائب القرآن، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۶ق.